

مقصود جمله حاصل شدی. آنقدر که به اصفهان یافتم چون به شهر یزد رفتم بدین نسق که گفتم نقل کردم، چنانکه از جمله اصل به دست آمدی و اندیشه من تمام شدی و همانا ورقی هزار و پانصد و بیشتر تادو هزار ورق بودی. (شهمردان بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲: ۳۴۲)

چنانکه ملاحظه شد، شهمردان از سه منبع بدین شرح یاد می‌کند: یکی شاه‌گردنامه از رستم لارجانی محدث (خوانش دیگری هم وجود دارد؛ نک. ادامه)، دیگری کتاب ابوالمؤید بلخی که به نظر می‌رسد مراد همان شاهنامه منثور اوست (تألیف در نیمه اول سده چهارم قمری) و سوم کتاب پیروزان معلم. شهمردان از کتاب ابوالمؤید فقط نام برده است و از این رو ما تنها به شرح دو منبع دیگر می‌پردازیم. جمله شهمردان درباره رستم لارجانی ابهاماتی دارد که در ادامه بدانها می‌پردازیم.

عنوان دوگانه‌ای چون «شاه‌گردنامه» برای آثار حماسی-اساطیری ایران، نامعمول است و نگارنده عنوانی مانند آن را در هیچ یک از کتاب‌های ایرانی ندیده است. استاد خالقی مطلق پیشتر بر این نظر بود که در این عنوان، واژه «گرد» زائد است (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۵۳) و بر این اساس چنین نظر داد که کتاب رستم لارجانی هم «شاهنامه» نام داشته است. ولی در مقاله جدیدتر خود نوشت که شاید عنوان آن «گردنامه» بوده باشد (همو، ۱۳۹۰-الف: ۹۶۳). بر این اساس باید جمله شهمردان را اینگونه بخوانیم: «رستم لارجانی، محدث شاه، گردنامه‌ای ساختست»؛ یا در این جمله شاه را زائد بدانیم و آن را چنین بخوانیم: «رستم لارجانی محدث، گردنامه‌ای ساختست». ولی به نظر می‌رسد که درستی این خوانش‌ها کمتر محتمل باشد، زیرا در خوانش اولی معلوم نمی‌شود که مراد از شاه کیست و تازه در ادامه جمله، دانسته می‌شود که مراد، شمس‌الدوله ابوظاهر دیلمی است. در مورد خوانش دوم نیز از آنجا که در همه نسخه‌های نزهت‌نامه علائی، واژه «شاه» - و نیز «گرد/کرد» - هست، به سادگی نمی‌توان آن را نادیده انگاشت.

به گمان نگارنده این جمله را می‌توان بدین سان نیز خواند: «رستم لارجانی محدث، شاه‌گردنامه‌ای ساختست». می‌دانیم که در نسخه‌های قدیم بین دو حرف کاف و گاف تمایزی

۱. در اینجا «محدث» به معنی راوی داستان‌های اساطیری-پهلوانی به کار رفته است.

یادداشت‌های شاهنامه‌شناسی (۲)

ابوالفضل خطیبی

عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی
abkhatib39@gmail.com

شاه‌گردنامه؟

نزهت‌نامه علائی دانشنامه‌ای است از علوم مختلف، که شهمردان بن ابی‌الخیر در سال‌های ۴۹۰-۴۹۵ ق آن را برای علاءالدوله ابوکالیجار از پادشاهان آل کاکویه اصفهان نوشته است (درباره این کتاب و نویسنده آن، نک: شمس‌الدینی، ۱۳۹۱). در این کتاب، بخش‌هایی از حماسه ملی ایران، به‌ویژه ماجراهای رستم و برخی دیگر از افراد خاندان او چون پسرش فرامرز، درج شده که از شاهنامه گرفته نشده و روایات آن با روایات شاهنامه متفاوت است. شهمردان برای روایات خود از سه منبع یاد می‌کند و از آنجا که شناخت این منابع برای بحث ما بسیار مهم است، نخست عین نوشته شهمردان را در این باره می‌آوریم و سپس بحث خود را پی می‌گیریم:

رستم لارجانی محدث شاه‌گردنامه‌ای ساختست و دعوی همی‌کند که از اول عهد کیومرث تا پادشاهی شمس‌الدوله ابوظاهر ابن نوبه (بویه؟) که همدان داشت بازخواهم گفتن بشرح و از قیاس مجلدی چند که من دیده‌ام همانا پانصد کراسه بزرگ تمام برآید، و تفسیر کیومرث گویا میراست ای آدمی که همه جانوران بمیرد لیکن گویا باشد، و ابولمؤید بلخی بسیار بهم آورده است. و شمس‌الملک فرامرز بن علاءالدوله قدس‌الله‌روحه معلمی داشت و پارسی و پهلوی نیک دانستی و او را پیروزان معلم گفتندی، فرموده بود تا از پهلوی به پارسی دری نقل همی‌کرد و از آن کتابت بدین کتابت باز همی‌آورد و مرا می‌بایست که جمله به دست من افتادی تا همه را به عبارتی مختصر بازگفتمی و از اولش تا آخر از آرایش و تطویل احتراز تمام نمودمی چنانکه از معنی هیچ نیفتادی و

نیست و همه جا کاف کتابت می‌شود، و بر اساس واژه و بافت متن، خواننده باید تشخیص دهد که کدام واج را بخواند. پس در اینجا «شاه‌گردنامه» خوانش مصحح زهت‌نامه است و در متن، همان «شاه‌گردنامه» نوشته شده بوده است. در این خوانش «گرد» به معنی «کرده، کار، عمل، کردار» است، که در متون کهن فارسی فراوان به کار رفته است و صورت پهلوی آن kard یا kardag نیز در متون پهلوی در همین معانی کاربرد دارد (MacKenzie, 1971؛ مکنزی، ۱۳۹۰). بنابر این، عنوان کتاب رستم لارجانی را می‌توان اینگونه معنی کرد: کتاب کارهای شاهان.

شهمردان از عنوان کتاب پیروزان سخنی نمی‌گوید، ولی استاد خالقی مطلق بر اساس محتوای آن حدس می‌زند که به «شاهنامه» نامبردار بوده باشد (خالقی مطلق، ۱۳۹۰ - الف: ۹۶۳). در متن زهت‌نامه برای این نامگذاری هیچ قرینه‌ای وجود ندارد. چنانکه از متن زهت‌نامه پیداست رستم لارجانی کتاب خود را برای شمس‌الدوله ابوطاهر دیلمی که از ۳۸۷ تا ۴۱۲ ق در همدان فرمان می‌راند، نوشته است و از آنجا که پیروزان معلم فرامرزین عبدالله از امرای آل کاکویه اصفهان (حک. ۴۳۳-۴۴۳ ق) بوده، کتاب خود را یا برای همین فرمانروا یا برای پدرش علاءالدوله جعفر بن کاکویه، که از ۴۲۲ تا ۴۳۳ ق در اصفهان فرمان می‌راند (همو، ۱۳۷۲: ۱۵۲) نوشته بوده است. به نوشته استاد خالقی مطلق:

از شرح او (شهمردان) درباره این اثر (کتاب رستم لارجانی) چنین برمی‌آید که منظومه رستم لارجانی صورت منظوم ترجمه پیروزان معلم بوده است. (همو، ۱۳۹۰ - ب: ۹۶۵)

اما از عبارت شهمردان پیداست که کتاب رستم لارجانی به نظم بوده است یا به نثر؛ وانگهی، چنانکه از تاریخ تقریبی تألیف هر دو اثر آشکارا پیداست، کتاب رستم لارجانی در فاصله سال‌های ۳۸۷ تا ۴۱۲ ق^۲، یعنی سال‌ها پیش از شاهنامه پیروزان (تألیف بین سال‌های ۴۲۲ تا ۴۴۳ ق) به رشته تحریر درآمده، و از این رو، بدیهی است که رستم لارجانی نمی‌توانسته کتابی را مأخذ کارش قرار دهد که هنوز نوشته نشده بوده است.

۲. بنا بر حدس خود استاد خالقی مطلق کتاب رستم لارجانی در حدود سال ۴۰۰ ق نوشته شده است (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۱۵۳).

منابع

- شمس‌الدینی، پیام (۱۳۹۱). «شهمردان بن ابی‌الخیر». در: دانشنامه زبان و ادب فارسی (ج ۴). زیر نظر اسماعیل سعادت. تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۱ ش، ص ۳۳۷-۳۴۰.
- شهمردان بن ابی‌الخیر (۱۳۶۲). زهت‌نامه علائی. به کوشش فرهنگ جهانپور. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲). «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه». در: گل رنجهای کهن. به کوشش علی‌دهباشی. تهران: مرکز.
- _____ (۱۳۹۰ - الف). «شاهنامه پیروزان». در: فردوسی و شاهنامه‌سرایی (گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)، به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۹۶۳-۹۶۴.
- _____ (۱۳۹۰ - ب). «شاهنامه رستم لارجانی». در: فردوسی و شاهنامه‌سرایی (گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)، به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ۹۶۵-۹۶۶.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۹۰). فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرائی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- MacKenzie, D.N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*. London: Oxford University Press.

به چرم اندرست گاو اسفندیار

در شاهنامه در بیت‌هایی مثل «گاو [کسی] در چرم بودن» به صورتهای مختلف به کار رفته است، که از بافت بیت‌ها پیداست که معنی آن نامعلوم بودن کار در آینده است. استاد خالقی مطلق هم همین معنی را به دست داده است. بیت‌های زیر را بخوانید:

سپهدار توران از آن بترست
کنون گاو پیسه به چرم اندرست (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۳۵/۲)

هنوز از بدی تا چه آیدت پیش
به چرم اندر است این زمان گاو میش (همان: ۶۴/۳)

نه، و پس از آزمایش است که درمی‌یابد بلخیان شریف هستند و یک سال در آنجا می‌ماند. بنا بر این، در اینجا مراد نویسنده از «این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید» مبهم بودن آینده کار است.

شاید در این مَثَل، منظور از پوست و چرم همان پوست حیوانات از جمله گاو باشد و منظور از درشت و نرم هم همان استخوان و گوشت حیوان. می‌گوید تازمانی که حیوان در پوست خود زنده است، مشخص نیست چقدر استخوان دارد و چقدر گوشت و پیه و سایر اقسام، ولی وقتی حیوان کشته و پوستش کنده می‌شود و گوشت و استخوان و پیه او عیان می‌شود، آشکار می‌گردد که گوشتش چقدر است و استخوانش چقدر. دو نکته دیگر:

۱. در حد جست‌وجوهای بنده، این مثل فقط در شاهنامه به کار رفته است (بیت فرامرزنامه زیر تأثیر شاهنامه سروده شده) و از این رو شاید فردوسی آن را از منبع خود (شاهنامه ابومنصوری) که آن نیز به نوبه خود، منبعث از ادبیات پهلوی (خدای‌نامه) است، گرفته باشد. شاید هم این مثل تنها در حوزه جغرافیایی شاعر (طوس) رواج داشته و به همین سبب در متون دیگر نیامده است.
۲. این مثل نباید به شکنجه یا عذابی که بنا بر آن شخص محکومی را داخل پوست خام گاو یا خر می‌کردند ربطی داشته باشد. برای نمونه، بلایی که با این شیوه سر شاپور ذوالاکتاف در روم آوردند از همه معروف‌تر است.

منابع

- حمیدالدین ابوبکر عمرین محمودی بلخی (۱۳۶۵). مقامات حمیدی. به کوشش رضا انزابی نژاد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳). امثال و حکم. تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۲). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- فرامرزنامه بزرگ (۱۳۹۴). از سراینده‌ای ناشناخته در اواخر قرن پنجم هجری. به کوشش ماریولین فان زوتفن و ابوالفضل خطیبی. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق (دفترهای ششم و هفتم به ترتیب با همکاری محمودامیدسالار و ابوالفضل خطیبی). تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

ز جنگ آشتی بی‌گمان بهترست
 نگه کن که گاو به چرم اندرست (همان: ۲۱۸/۳)
 کنون گاو رنجت به چرم اندرست
 که پاداش و بادافره از داورست (همان: ۳۴۹/۴)
 به چرم اندر است گاو اسفندیار
 ندانم چه راند بدو روزگار (همان: ۳۹۳/۵)
 در فرامرزنامه بزرگ نیز همین مثل آمده است. فرستاده فرامرز به رای هند هشدار می‌دهد که:

ترا گاو مردی به چرم اندرست
 از آنت چنین داوری در سراسر است (فرامرزنامه بزرگ، ب۱۱۹۸)

اماریشه یا شأن نزول این مَثَل چیست؟ زنده‌یاد علامه دهخدا در لغت‌نامه (زیر «گاو») با عرضه شواهد شاهنامه به درستی نوشته است: «گاو به چرم اندر بودن، پایان کار آشکار نبودن». این مثل در امثال و حکم او نیز با شواهد شاهنامه درج شده است. علامه دهخدا در هردو منبع یاد شده، پس از شواهد قطعه‌ای از مقامات حمیدی را نقل کرده و نوشته است «نظیر» همین مثل است. به گمان بنده همین قطعه ما را به ریشه این مثل در بیت‌های شاهنامه راهنمایی می‌کند. بخوانید:

روزی در این جنه المأوی مقرر و مثنوی سازیم تا این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید.

این جمله در مقامه ۱۸ در اوصاف بلخ آمده است. نویسنده می‌گوید که از اسپبج‌باب برای سفر به مکه و شام حرکت کرده است و به بلخ فرود آمده و چون آنجا را خوش آب و هوا دیده، بر آن شده است که در این شهر رحل اقامت افکند. پس از چندی، با خود می‌اندیشد که:

مرد صاحب فرهنگ باید که به بوی و رنگ مغرور نشود و به نمایش و آسایش مسرور نگردد. باش تا رجال این اطلال را بر سنگ امتحان بیازمایم و روزی در این جنه المأوی مقرر و مثنوی سازم تا این درشت و نرم از پوست و چرم چگونه بیرون آید؛ اگر قلب با قالب و معنی با صورت و باطن با ظاهر متوازی و متساوی افتد، خود پای‌افزار سفر به عزم اقامت در این دیار به سلم و سلامت بگشایم و اگر این گلها را با خار آویزشی بُود ... مرکب به منزل دیگر رانم. (همانجا)

بنا بر متن، نویسنده می‌خواهد مردمان بلخ را بیازماید و پیش از آزمایش دانسته نبوده است که ظاهر و باطن آنان یکی است یا

کوشمغان در شاهنامه؟

پس از مرگ زو طهماسب، افراسیاب از فرصت استفاده می‌کند و به ایران لشکر می‌کشد. سپس، رستم با سپاهی گران به رویارویی او می‌شتابد و افراسیاب به سختی شکست می‌خورد و به دامغان می‌گریزد. در همینجا دو بیت زیر آمده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۴۹):

برفتند ترکان ز پیش مغان
کشیدند لشکر سوی دامغان
وز آنجا به جیحون نهادند روی
خلیده‌دل و با غم و گفت‌وگویی

استاد خالقی مطلق در شرح بیت یکم چنین نوشته‌اند:

مغان جمع مغ کنایه از ایرانیان است (منوچهر ۸۳۶). احتمال اینکه نام محل باشد، مثلاً دشت مغان، چندان زیاد نیست. (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱/۳۸۰-۳۸۱)

نخست اینکه مغان کنایه از ایرانیان، نه در شاهنامه دیده می‌شود و نه در متون دیگر. «مغ» یعنی روحانی زردشتی و به گروهی از ایرانیان اطلاق می‌شده است که متولّی دین زردشت بوده‌اند، نه به همه ایرانیان. از بیت مورد استناد استاد خالقی مطلق نیز سخت می‌توان چنین برداشتی کرد. مهرباب کابلی زمانی که دریافت دخترش رودابه عاشق زال شده است، بدو گفت:

گر از دشت قحطان سگ مارگیر
شود مغ ببایدش کشتن به تیر

استاد بیت را چنین معنی می‌کنند:

اگر از سرزمین تازیان یک سگ مارگیر آیین ایرانیان پذیرد و مغ گردد، باید او را به تیر کشت. (همان: ۱/۲۶۶)

به گمانم معنی اصلی بیت این است: اگر از اعراب حتی یک سگ مارگیر زردشتی شود باید به تیرش کشت. آنگاه از این معنی می‌توان به معنی مورد نظر استاد خالقی رسید. این بیت نمی‌خواهد بگوید که: اگر عرب ایرانی شود (که نمی‌شود)...

در اینجا این پرسش اساسی روبروی ما قرار می‌گیرد: در حالی که صدها بار در شاهنامه ایرانیان به کار رفته است، چرا باید فردوسی تنها در همین بیت به جای آن مغان را بیاورد و به کل ایرانیان تعمیم دهد؟ در مورد شاعر زبردست و نابغه‌ای چون

فردوسی نمی‌توان تصوّر کرد که مغان را در محل قافیه آورده باشد، تا بادامغان قافیه بسازد؛ در حالی که به سادگی می‌توانست دامغان را در مواضع دیگر بیت بگنجاند. پیشنهاد نگارنده، با احتیاط تمام، این است که شاید در این بیت مغان نام یک ناحیه جغرافیایی و محل نبرد ایرانیان و تورانیان بوده است.

در سه کیلومتری غرب سمنان، محله‌ای است بسیار قدیمی به نام «کوشمغان»، که از قضا در ست در مسیر حرکت افراسیاب قرار داشته است. در شاهنامه مسیر حرکت افراسیاب چنین ترسیم شده است: از اسپبجاب به راه می‌افتد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۴۸/۳۳۰) و از جیحون عبور می‌کند (همان: ۱/۵۴/۳۳۱) و به رود ری می‌رسد (همان: ۱/۱۳۹/۳۳۷). سپس، رستم از زاوولستان به راه می‌افتد و همراه با سپاه ایران به افراسیاب می‌رسند. در همینجا است که رستم تا آستانه دستگیری افراسیاب پیش می‌رود، ولی افراسیاب از چنگ او می‌گریزد و پس از همین ماجراست که بیت مورد نظر ما می‌آید. پس اگر این همسان‌انگاری درست باشد، نبرد ایرانیان و تورانیان در نزدیکی کوشمغان (= کوشک مغان، نزدیکی سمنان کنونی) رخ داده است. افراسیاب از کوشک مغان به دامغان می‌گریزد و از آنجا به جیحون، مرز ایران و توران، بازمی‌گردد.

کوشمغان در کنار دو محله دیگر سمنان، یعنی زاوغان و کدیور قرار دارد، و در حال حاضر بلوار حکیم‌الهی از میان آنها می‌گذرد. در کوشمغان قلعه‌ای بسیار قدیمی نیز باقی مانده است. در یکی از کتاب‌های مربوط به تاریخ و جغرافیای سمنان، پس از شرح محله کوشمغان، همین بیت فردوسی نیز آمده است (بنی‌اسدی، ۱۳۷۴: ۱/۱۳۸-۱۳۹؛ گویا کهن‌ترین گزارش درباره کوشمغان در این منبع دیده می‌شود: اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۳ق: ۳/۳۱۴؛ برای شرح دیگری از این محله نک. مخلص، بی‌تا: ۶۵-۶۶). بنابراین، نویسنده این کتاب در همسان‌انگاری مغان شاهنامه در این بیت و کوشمغان سمنان بر بنده فضل تقدم دارد. شاید کسان دیگری هم این نکته را گوشزد کرده باشند. سه نکته دیگر درباره بیت مورد نظر و این همسان‌انگاری شایسته یادآوری است:

۱. ترکیب «از پیش جای رفتن» در بیت زیر نیز آمده است:
شماساس کز پیش جیحون برفت
سوی سیستان روی بنهاد تفت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۳۰۸)

بفرمود تا مودی پرنهر
بباید بخوهد ورا از پدر
چو بشنید شاه این سخن شاد شد
بسان یکی سرو آزاد شد
بدان پهلوان داد آن دخت خویش
بدانسان که بودیش آیین و کیش
چو بسپرد دختر بدان پهلوان
از آن شاد گشتند پیر و جوان
ز شادی همه جان برافشانند
بدان پهلوان آفرین خوانند
که این ماه نو بر تو فرخنده باد
سر بدسگالان تو کنده باد

این بیت‌ها که در نسخه مبنای ترجمه عربی بنداری نبوده است، در کهن‌ترین نسخه شاهنامه (فلورانس) و نسخه مهم سن ژوزف (بی تاریخ، احتمالاً کتابت شده اوایل سده هشتم) - که به تازگی کشف شده است - نیز نیست؛ ولی در هر دو نسخه این بیت‌ها در کناره افزوده شده‌اند (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۲۳).^۳ از میان چاپ‌های مهم شاهنامه، بیت‌های ۱-۴ در تصحیح ژول موهل (فردوسی، ۱۳۶۹: ۲/۳۹-۴۰) و هر شش بیت در چاپ مسکو (فردوسی، ۱۹۶۰-۱۹۷۱ م: ۲/۱۷۶) دیده می‌شوند. نخستین بار مجتبی مینوی دریافت که این بیت‌ها افزوده دیگران است (مینوی، ۱۳۵۱: ۱۵). جلال خالقی مطلق نیز در تصحیح خود از شاهنامه (۱۲۴/۲/پانوشت ۱) به درستی این بیت‌ها را به پانوشت برد و در یادداشت‌های شاهنامه در این باره نوشت:

کسی که این بیت‌ها را افزوده نمی‌دانسته که پیمان آراستن^۴ در بیت ۸۱ به معنی عقد کردن است و گمان کرده که رستم و ته‌مینه بدون عقد بستن هم خوابگی کرده‌اند. (خالقی مطلق، ۱۳۸۹: ۱/۴۹۷)

درباره الحاقی بودن این قطعه، شایسته است به دو نکته زیر نیز توجه شود:

۳. در نسخه سن ژوزف، برخی بیت‌ها جابجا شده و به علاوه، ۲ بیت زیر بیش از نسخه‌های دیگر (جمعاً ۸ بیت) و پیش از بیت ۴ در بالا افزوده شده است:

بیماد دمان موبد نیک‌خواه	بگفت آن پیام ته‌متن به شاه
دگر روز فرمود تا موبدان	برفتند با پرنهر بخردان
به‌خشودی و رای و فرمان اوی	به‌خوبی بیاراست پیمان اوی

۲. از کوشمغان در کتاب‌های جغرافیایی قدیم سخنی نیست.
۳. نمی‌دانیم که آیا کوشمغان به مغان نیز نامبردار بوده است یا نه. در ری باستان، نام‌های بسیاری با کوشک ساخته شده که برخی از آنها عبارتند از: کوشک خلیفه در قصران، کوشک دشت، کوشک دهستان سیاه‌رود، کوشک شهریار، کوشک علی‌کامه، کوشک فشاپویه (نک. کریمان، ۱۳۴۵: ۲/۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۳، ۶۱۷-۶۱۶). از آنجا که برخی از این نواحی چون کوشک شهریار و کوشک فشاپویه، به جزء دوم نیز نامبردار بوده‌اند، در مورد کوشک مغان نیز می‌توان همین احتمال را مطرح کرد.

منابع

- اعتمادالسلطنه (صنیع‌الدوله)، محمدحسن خان (۱۳۰۳ق). مطلع الشمس، تهران: چاپ سنگی.
- بنی‌اسدی، علی (۱۳۷۴). سیمای استان سمنان. سمنان: استانداری سمنان.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق (دفترهای ششم و هفتم به ترتیب با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی). تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کریمان، حسین (۱۳۴۵). ری باستان. تهران: انجمن آثار ملی.
- مخلصی، محمدعلی (بی‌تا). آثار تاریخی سمنان. بی‌جا: بی‌نا.

عقد شرعی رستم با ته‌مینه در نیمه‌شب؟

در داستان رستم و سهراب، پس از آنکه ته‌مینه، دختر پادشاه سمنگان، نیمه‌شب به خوابگاه رستم در می‌آید و مهر خود را به پهلوان ابراز می‌دارد، آمده است (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۱۲۳-۱۲۴):

چو رستم بدانسان پرچهره دید
ز هر دانشی نزد او بهره دید
و دیگر که از رخش داد آگهی
ندید ایچ فرجام جز فرهی

پس از این، ۸ نسخه از ۱۵ نسخه مبنای تصحیح استاد جلال خالقی مطلق، این بیت‌ها را (با اختلافاتی در ضبط و شمار) افزوده‌اند:

۱. در داستان تراژیک رستم و سهراب، بین اجزای داستان روابط استوار علی و معلولی - که لازمه یک تراژدی است - دیده می‌شود، ولی این قطعه وصله ناجوری است در ساختار این بخش از داستان، که این روابط را به هم ریخته است. در اصل داستان ورود تهمینه به خوابگاه رستم پنهان از خانواده است و مربوط به روابط اجتماعی جامعه‌ای است که این داستان در متن آن شکل گرفته است؛ ولی با ورود این قطعه شش‌بیتی و تحمیل نوعی دیگر از مناسبات اجتماعی به داستان، انسجام این بخش از دست رفته است. اینکه میهمانی ناخوانده، نیمه‌شب مویدی را فراخواند تا دختر میزبان را که پنهان از خانواده‌اش به بالین او آمده است، از پدرش خواستگاری کند و به عقد ازدواجش درآورد، غیر واقعی، نامعمول و باورناپذیر است.

۲. بیشتر بیت‌های این قطعه به لحاظ شعری استوارند، ولی از استوار بودن این بیت‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که آنها را خود فردوسی سروده است؛ بلکه شاعری خوش ذوق که شاهنامه را به خوبی خوانده و با زبان و بیان فردوسی نیک آشنا شده، این بیت‌ها را از روی بیت‌های اصلی شاهنامه سروده است. مصراع دوم بیت دوم، دست کم دو بار دیگر در بیت‌های اصلی شاهنامه دیده می‌شود:

بخندید گودرز از او شاد شد
بسان یکی سرو آزاد شد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۴/۴۳)

چو رستم بیمود بالای هشت
بسان یکی سرو آزاد گشت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۲۷۰)

بیت پنجم از روی بیت‌های دیگر شاهنامه، نظیر بیت زیر ساخته شده است:

که گفתי همی جان برافشانند
ز هر جای رامشگران خواندند (همان: ۱/۲۵۷)

بیت ششم نیز از روی بیت‌های زیر سروده شده است:

بروبوم ما بر تو فرخنده باد
دل و چشم بدخواه تو کنده باد (همان: ۴/۲۴۳)

روشن جهان بر تو فرخنده باد
دل و جان بدخواه تو کنده باد (همان: ۴/۳۰۹)

بدین شاه نو روز فرخنده باد
دل بدسگالان او کنده باد (همان: ۴/۳۱۸)

نشست کیی بر تو فرخنده باد
سر بدسگالان تو کنده باد (همان: ۵/۵۱۲)

چنانکه ملاحظه می‌شود، در متن اصیل شاهنامه هم مصراع‌ها و تکه‌هایی هست که در جاهای مختلف تکرار شده است؛ ولی باز هم نمی‌توان بر این اساس، بدین نتیجه رسید که فردوسی در قطعه مورد بحث نیز مصراع‌ها و بیان‌های مشابه را از جاهای دیگر شاهنامه به کار گرفته است. چنان که دیده شد، در این قطعه شش‌بیتی، دست کم سه بیت از روی بیت‌های دیگر شاهنامه ساخته شده است، ولی در جاهای دیگر شاهنامه، مصراع‌ها و بیان‌های مشابه پراکنده‌اند.

منابع

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹). یادداشت‌های شاهنامه. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰-۱۹۷۱ م). شاهنامه. زیر نظر یوگنی ادواردویچ برتلس و عبدالحسین نوشین. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.
- _____ (۱۳۶۹). شاهنامه. به کوشش ژول موهل. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- _____ (۱۳۸۹). شاهنامه. نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره ۴۳. NC). به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی؛ با مقدمه جلال خالقی مطلق. تهران: طلایه.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۱). «فردوسی ساختگی و جنون اصلاح اشعار قدما». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۱۹، ش ۳ و ۴ (پیاپی: ۷۹ و ۸۰)، ص ۱-۱۸.

زنان را همین بس بود یک هنر نشینند و زاینند شیران نر

نگارنده این سطور، این بیت زن‌ستیزانه را، به‌رغم شهرت آن به نام فردوسی، نتوانست در هیچ‌یک از چاپ‌های معتبر و

می‌گوید (اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۲۶۰):

هنرشان همین است کاندر گهر (کمر)
به گاه ز هسه مردم آرنسد بر

چنانکه ملاحظه می‌شود هم قافیه دو بیت یکسان است و هم
مضمون آنها یکی است.

منابع

- اسدی طوسی، علی‌بن احمد (۱۳۵۴). گرشاسب‌نامه. به
کوشش حبیب یغمایی. تهران: طهوری.
- بی‌بی‌خانم استرآبادی (۱۳۷۲ش/۱۹۹۲م). معایب‌الرجال.
به کوشش افسانه نجم‌آبادی. کلمبیا: دانشگاه کلمبیا.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۶). امثال و حکم. تهران: امیرکبیر.
- ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۹). فرهنگ بزرگ ضرب‌المثل‌های
فارسی. تهران: معین.

نامعتبر شاهنامه بیابد. این بیت بدون نام سراینده در امثال و
حکم آمده است (دهخدا، ۱۳۸۶: ۱۳۲/۲)، ولی در برخی
کتاب‌هایی که پس از آن درباره امثال و حکم نوشته شده، بیت
مذکور به نام فردوسی درج شده است (برای مثال نک. ذوالفقاری،
۱۳۸۹: ۱۳۳/۲). این بیت، در طومارهای نقالی چاپ‌شده نیز
دیده نمی‌شود. کهن‌ترین منبعی که نگارنده در آن به این بیت
برخورده است، کتابی است از بی‌بی‌خانم استرآبادی به نام
معایب‌الرجال، نگاشته در اواخر عصر قاجار (۱۳۱۲ق). او در
نوشته خود، مصراع یکم را کامل نقل کرده و به مضمون
مصراع دوم نیز بدین‌سان اشاره کرده است:

زنان را همین بس بود یک هنر که مردان اگر سر به اوج آسمان
کشند زائیده زنانند و پس افتاده ایشان. (بی‌بی‌خانم، ۱۳۷۲ش/
۱۹۹۲م: ۴۶)

شاید بیت مورد بحث، از روی بیت زیر در گرشاسب‌نامه
ساخته شده باشد. اسدی پس از چند بیت در نکوهش زنان،



آثار دست چاپ

مجموعه به خط مآصدرا

[یادداشت‌های قرآنی و تفسیر آیه نور از مآصدرا]

[منتخب بحر الحقایق نجم‌الدین دایه و التأویلات عبدالرزاق کاشی]



یکی از مهم‌ترین دستنویس‌های باقی‌مانده به خط مآصدرا، دستنویس شماره ۵۵
کتابخانه شاهچراغ شیراز است، که نسخه‌برگردان آن با مقدمه محمد برکت و توسط
انتشارات میراث مکتوب به‌زودی در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت. مطالب این
دستنویس در دو بخش تنظیم شده است: ۱. اشاره‌ها و نکته‌های قرآنی همراه با تفسیر
آیه نور. ۲. منتخب دو تفسیر بحر الحقایق والمعانی فی تفسیر السبع المثانی از نجم‌الدین
دایه (درگذشته ۵۴ق) و التأویلات از عبدالرزاق کاشی (درگذشته ۷۳۶ق).